



شماره ششم

زمستان ۱۳۸۷

صفحات ۸۷ - ۱۰۹

واژگان کلیدی

استعاره

افعال حسی

چندمعنایی

قالب

## خاستگاه استعارای افعال حسی چندمعنا در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی

مریم سادات فیاضی\*

دانشجوی دوره دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت‌مدرس  
دکتر عالیبه کرد زعفرانلو کامبوزیا، استادیار دانشگاه تربیت‌مدرس  
دکتر ارسلان گل‌فام، استادیار دانشگاه تربیت‌مدرس  
دکتر آرزیتا افراشی، استادیار پژوهشکده سازمان میراث فرهنگی  
دکتر فردوس آقاگلزاده، استادیار دانشگاه تربیت‌مدرس

### چکیده

تا پیش از پیدایش زبان‌شناسی شناختی، بسیاری از زبان‌شناسان، استعاره را روشی برای خیال‌پردازی شاعرانه می‌دانستند. به همین دلیل، «استعاره» غالباً مفهومی ادبی به شمار می‌رفت. لیکن با اشاعه الگوی شناختی، کارکرد استعاره در گفتمان روزمره اهل زبان مورد توجه قرار گرفت. پرسشی که در مقاله حاضر مطرح می‌شود این است که آیا «استعاره» می‌تواند باعث چندمعنایی در زبان فارسی شود یا نه. برای پاسخگویی به این پرسش، داده‌های گفتاری و نوشتاری به کار رفته در اخبار و جراید، گردآوری شد و پژوهش بر پایه این فرضیه شکل گرفت که استعاره را در چارچوب معنی‌شناسی شناختی، می‌توان یکی از خاستگاه‌های چندمعنایی دانست. پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها، فرضیه پیش‌گفته مورد تأیید قرار گرفت. تحقیق به روش توصیفی-قیاسی صورت پذیرفت. به طور کلی نگارندگان بر آن‌اند تا نشان دهند که تغییرات معنایی را می‌توان به شکلی نظام‌مند در ارتباط با قالب‌های معنایی تبیین کرد.

\*msfayyazi@Gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۷/۱۸

## ۱. نظریه‌های کلاسیک استعاره

اشر در دایرةالمعارف زبان‌شناسی، «استعاره» را این‌گونه تعریف می‌کند:

استعاره صنعتی است که از رهگذر آن، چیزی در ظاهر چیز دیگری به بیان در می‌آید. پس استعاره، ویژگی رایج در همهٔ زبانهای طبیعی است. اگرچه قابلیت درک و به کارگیری استعاره [بیش از هر چیز] بیانگر پختگی قوای زبانی است، اما ارسطو کاربرد مناسب آن را «نشانهٔ بلوغ» می‌داند و امروزه از آن برای سنجش هوش و ارزیابی خلاقیت استفاده می‌شود. استعاره در آثار ادبی و متون تخصصی (مانند الهیات، فلسفه و حقوق) و نیز در نوشته‌های علمی و گفتار روزمره، برای بیان تجربه‌ها و مفاهیمی به کار می‌رود که چه بسا اصلاً در بیان غیراستعاری نمی‌گنجند. به این ترتیب استعارهٔ کلامی، دامنهٔ بیان را گسترش می‌دهد... با اینکه استعاره از زوایای گوناگون در بسیاری از رشته‌ها مورد مطالعه قرار گرفته، ولی زبان‌شناسان و دانشجویان زبان‌شناسی، آن را در اصل گونه‌ای پاره‌گفتهٔ زبانی می‌دانند که توسط گوینده تولید، و توسط شنونده پردازش می‌شود.

(اشر، ۱۹۹۴: ۲۴۵۲)

استعاره را می‌توان به طور سنتی در دو چارچوب نظری «قیاس»<sup>۱</sup> و «تعامل»<sup>۲</sup> بررسی کرد. اما از آنجا که بنیان نظری مقالهٔ حاضر بر پایهٔ دیدگاههای اخیر لیکاف و جانسون استوار شده است، به تعاریف نسبتاً کوتاهی از دو نظریهٔ پیش‌گفته بسنده می‌کنیم. ارسطو نخستین کسی است که رابطهٔ کلی «استعاره» با زبان و هدف از به‌کارگیری آن در تعامل کلامی را مورد مطالعه قرار داده است. وی در شعرشناسی<sup>۳</sup> و فن بیان<sup>۴</sup> به پیروی از اصل قیاس، استعاره را نیز نوعی مقایسهٔ ضمنی می‌داند. ارسطو کاربرد استعاره را آرایه‌ای در نظر می‌گیرد که کاربرد آن در زبان محاوره ضروری نیست و تنها جنبهٔ زیبایی‌شناختی دارد. رویکرد او به استعاره همان است که امروزه نظریهٔ قیاس نامیده می‌شود. طبق این نظریه، «استعاره دو پدیده را با یکدیگر مقایسه می‌کند که یکی از

1. Comparison Theory

2. Interactional Theory

3. Poetics

4. Rhetoric



آنها به وسیلهٔ واژه یا عبارتی که در معنای صریح به کار رفته بیان می‌شود و دیگری از طریق واژه یا عبارتی که به صورت استعاری به کار رفته است<sup>۱</sup> (أرتونی، ۱۹۷۹: ۳). به عنوان نمونه جملهٔ «مرغ باغ ملکوتم» صورت خلاصه‌شدهٔ جملهٔ «من مانند مرغ باغ ملکوت هستم» است. به همین دلیل، از نظریهٔ قیاس، گاه با عنوان «نظریهٔ تشبیه»<sup>۲</sup> نیز یاد می‌شود. در ادامه به بعضی از مهمترین تعاریفی که متأثر از نظریهٔ قیاس در منابع فن بیان فارسی آمده است، اشاره می‌کنیم.

شفیعی کدکنی تعریف استعاره را با تعبیر ارسطو آغاز می‌کند و سپس قدیم‌ترین تعریف استعاره را از *البيان والتبيين* جاحظ چنین نقل می‌کند: «استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلیش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۰۹)؛ یا به نقل از *البدیع* می‌نویسد: «عبدالله بن معتر ... [استعاره] را جانشین کردن کلمه‌ای برای چیزی که پیش از آن بدان شناخته نشده باشد می‌خواند» (همان: ۱۱۰). شفیعی کدکنی خود معتقد است: «شاید بتوان گفت که اغلب استعاره‌های شعری سابقهٔ زمانی تشبیه دارد، یعنی در آغاز تشبیهی است و در طول زمان با خوگیر شدن ذهن ما و دریافت ارتباط میان دو سوی تشبیه به صورت خیال شاعرانه‌ای که رنگ تشبیه دارد و دارای اجزای بیشتری است، خلاصه می‌شود و به گونهٔ استعاره درمی‌آید» (همان: ۱۱۸).

«عبدالقاهر جرجانی ... می‌گوید: فضیلت استعاره در این است که در هر لحظه می‌تواند بیان را صورت تازه‌ای ببخشد و از یک واژه در نتیجه چندین فایده حاصل شود، چنانکه در موارد مختلف تکرار شود، و با این همه در هر موردی مقام خاص خود را داشته باشد و از خصوصیات دیگر آن، یکی این است که معنای بسیار را در لفظ اندک نشان می‌دهد و از یک صدف چندین مروارید بیرون می‌آورد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۱۲).

کزازی استعاره را یکی از ترفندهای شاعران می‌داند که «سخنور به یاری آن می‌کوشد تا سخن خویش را هرچه بیشتر در ذهن سخن‌دوست جایگیر گرداند» (۱۳۶۸: ۱۳۶۸).

۱. Ortony

۲. Simile Theory

۹۴). به باور کزازی استعاره شیوه‌ای است در بازنمود اندیشه شاعرانه. وی استعاره را گونه‌ی پرورده‌تر و هنری‌تر تشبیه معرفی می‌کند و می‌نویسد: “تشبیه آنگاه که می‌پرورد و پندارینه‌تر می‌شود، به استعاره دیگرگون می‌گردد. بنیاد ماندگی در تشبیه بر مانسته نهاده شده است. اما در استعاره سخنور به این ماندگی خرسند نیست؛ نمی‌خواهد مانده را در سایه مانسته جای دهد. از این روی، مانده و مانسته را با هم در می‌آمیزد و یکی می‌کند. در چشم او، مانده، در آن ویژگی که آن را به مانسته می‌پیوندد آن چنان به مانسته می‌ماند که نمی‌توان در میانه آن دو جدایی نهاد. پیوند و ماندگی در میانه دو سوی تا بدان جاست که یکی به ناچار، دیگری را فریاد می‌آورد. مانده آنچنان در مانسته رنگ باخته است و با آن یکی شده است که نمی‌تواند از آن جدا انگاشته شود. از این روی، نیازی نیست که در سخن یادی از مانده برود” (همان: ۹۷).

تجلیل در تعریف استعاره می‌نویسد: “استعاره تشبیهی است که یکی از دو سوی آن ذکر نشود و به عبارت دیگر، استعمال واژه‌ای در معنی مجازی آن است به واسطه همانندی و پیوند مشابهتی که با معنی حقیقی دارد” (۱۳۷۶: ۶۳).

علوی مقدم و اشرف‌زاده در تعریف استعاره چنین می‌نویسند: “استعاره از باب استفعال و معنی آن چیزی را به عاریت خواستن است. استعاره تشبیهی است که یکی از طرفین آن محذوف باشد با وجود قرینه‌ای که ذهن خواننده را از معنی حقیقی دور کند و به معنی مجازی برساند. یا استعاره مجازی است با علاقه مشابهت، با وجود قرینه‌ای که ذهن را از معنی حقیقی کلمه دور می‌کند و به معنی مجازی می‌رساند” (۱۳۷۶: ۱۷-۱۱۶).

همایی در بلاغت و صناعات ادبی استعاره را چنین تعریف می‌کند: “استعاره عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند” (۱۳۷۷: ۲۵۰).

صفا استعاره را نوعی مجاز می‌داند که “شرط آن وجود علاقه مشابهت است بین معنی حقیقی و معنی مجازی” (۱۳۷۷: ۴۵). به باور او “استعاره از طرفی مجاز و از طرفی تشبیه است، مجازی که علاقه آن مشابهت باشد و تشبیهی که یکی از طرفین تشبیه را در آن حذف کنند. اما استعاره از تشبیه شدیدتر است، چه در تشبیه همیشه

مشبهه به از مشبهه اقوی باشد و بنابر این نه تنها مشبهه نمی‌تواند با مشبهه متحد باشد بلکه باید از آن متمایز گردد، لیکن در استعاره حال خلاف این است<sup>۱</sup> (همان: ۴۵). شمیسا در تعریف استعاره می‌نویسد: «استعاره در لغت معنی استفعال دارد یعنی عاریه خواستن لغتی به جای لغتی دیگر. زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه<sup>۲</sup> مشابهت به جای واژه دیگری به کار می‌برد. مهمترین نوع مجاز، مجاز به علاقه<sup>۲</sup> مشابهت است که به آن استعاره می‌گویند» (۱۳۸۱: ۵۷).

و اما بر اساس نظریه<sup>۲</sup> تعامل، «استعاره، متضمن برقراری تعامل میان عنصری لفظی و عنصری استعاری در جمله است» (آرتنی، ۱۹۷۹: ۴). به همین دلیل استعاره غالباً دو جزء دارد. مثلاً در جمله<sup>۲</sup> «جامعه یک دریاست»، جزء اول که موضوع اولیه یا «قالب» نامیده می‌شود «جامعه»، و جزء دوم که موضوع ثانویه یا «کانون»<sup>۱</sup> نام دارد، «دریا» است.

در ادامه به بررسی رویکرد معاصر استعاره که مبتنی بر آراء لیکاف و جانسون است خواهیم پرداخت. بر خلاف سه نظریه‌ای که در بالا به آنها اشاره شد، در زبان‌شناسی شناختی، استعاره پدیده‌ای شناختی است نه زبانی. در نتیجه هر آنچه در زبان تظاهر می‌یابد، نمودی از استعاره است.

## ۲. نظریه<sup>۲</sup> معاصر استعاره

جرج لیکاف و مارک جانسون در سال ۱۹۸۰ در کتاب استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم<sup>۲</sup>، دریچه<sup>۲</sup> جدیدی به سوی مطالعات استعاره گشودند. به باور آنان نظام مفهومی ذهن بشر که اندیشه و عمل انسان بر آن استوار است در ذات خود ماهیت استعاری دارد. اما از آنجا که در حالت عادی دسترسی مستقیم به آن مقدور نیست، برای کشف ساختار این نظام می‌توان از بازنمود ساختار مفهومی آن یعنی زبان بهره جست. از سوی دیگر، با توجه به اینکه نظام مفهومی اندیشه<sup>۲</sup> بشر خاستگاه تفکر یا اعمال بشر است، اشارات زبانی هم، به عنوان گونه‌ای از اعمال انسان، شاهد مهمی بر چیستی

1. focus

2. Metaphors We live By

چنین نظامی است. رویکرد لیکاف و جانسون به استعاره، «نظریه معاصر استعاره»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود.

لیکاف و جانسون نظریه خود را بر پایه دو فرض بنا نهادند: «الف) استعاره مختص زبان ادبی نیست و در کاربرد روزمره زبان نیز جای دارد، (ب) استعاره اصولاً پدیده‌ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی انسان دارد. به باور آنان مفاهیمی که بر تفکر انسان حکم می‌رانند صرفاً به هوش محدود نمی‌شوند و حتی بر جزئی‌ترین و عادی‌ترین فعالیت‌های انسان حاکم‌اند» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰؛ نک: لی، ۲۰۰۱: ۷). به عنوان مثال جانسون (۱۹۸۷: ۳۷-۱۲۷) چگونگی تغییر در روشهای فکر کردن در باره بدن انسان را- که پس از نتایج مطالعات هانس سیل<sup>۲</sup> حاصل شد- به تفصیل توضیح می‌دهد. پیش از تحقیقات سیل، در آزمایش‌های پزشکی استعاره «بدن انسان یک ماشین است» رواج داشت. پس از کشف اینکه بدن انسان به محرک‌های بسیاری پاسخ می‌دهد، استعاره جدید «بدن انسان یک موجود زنده است» رواج یافت. استعاره «بدن به مثابه ماشین» باعث می‌شد تا پزشکان نسبت به واکنش‌های خاصی که بدن نشان می‌داد بی‌تفاوت باشند، زیرا آنها الگوهای پذیرفته‌شده و رایج بیماری و عملکردهای جسمی را ثابت نمی‌دانستند. سیل تدریجاً به این نتیجه رسید که چنین واکنش‌هایی نیازمند شیوه جدیدی از اندیشیدن در باره بدن است. این مسئله سبب شد تا روش‌های تازه‌ای از فکر کردن در باره بیماریها و مهمتر از آن، راه‌های نوین درمان بیماریها به وجود آید. به باور جانسون نمونه بالا شاهدهی است بر اینکه حوزه‌های گسترده‌ای از تجربیات ادراکی، اندیشه‌ای و جسمی انسان به صورت استعاری ساخته می‌شوند. مفاهیم، ساختار آنچه را انسان درک می‌کند و نحوه ارتباط او با جهان و هم‌نوعانش را مشخص می‌سازند. به این ترتیب، نظام مفهومی، نقش مهمی در تعریف واقعیت‌های زندگی بازی می‌کند. در پاره‌ای موارد، این مسئله می‌تواند تعابیر اجتماعی مهمی داشته باشد. به عنوان نمونه مطالعات صورت گرفته در باره «گونه‌های زبانی»<sup>۳</sup> ای که در طول نیم قرن اخیر برای صحبت کردن در خصوص سلاح‌های هسته‌ای مورد استفاده قرار گرفته نشان می‌دهد که زبان‌های مختلف، از

۱. Contemporary Theory of Metaphor

۲. Hans Seyle

شیوه‌های گفتمانی متفاوتی برای مقبول جلوه دادن سلاحهای هسته‌ای استفاده می‌کنند. بخشی از این فرایند شامل اسامی این سلاحها می‌شود. مثلاً در نخستین روزهای نشست بین‌قاره‌ای موشکهای بالستیک از اسمهایی چون «زئوس»، «اتلس»، و «تیتان» برای اشاره به آنها استفاده شد که خود، فرایندی استعاری است زیرا تمامی مفاهیم ضمنی حوزه مبدأ - مانند جنگ، قدرت، فشار - را در افسانه‌های باستان فعال می‌کند. بنابراین، به باور لیکاف و جانسون "بنیان استعاره درک و تجزیه یک چیز بر اساس چیزی دیگر است. به باور آنها استعاره اساساً روشی است که از طریق آن مفهوم‌سازی یک حوزه از تجربه، در قالب حوزه دیگری بیان می‌شود. به همین دلیل برای هر استعاره یک حوزه مبدأ<sup>۱</sup> و یک حوزه مقصد<sup>۲</sup> در نظر می‌گیرند" (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۵-۳)؛ مثلاً در جمله «امیر دست او را به گرمی فشرد»، حوزه مبدأ «صحنه دست دادن» و حوزه مقصد، مفهوم انتزاعی «صمیمیت» است.

با توجه به آنچه گفته شد، استعاره در رویکرد معاصر نه تنها پدیده‌ای زبانی، بلکه پایگاه تفکر انسان است. از این رو، استعاره تنها در واژگان زبان دیده نمی‌شود، بلکه در عناصر مفهومی اندیشه نهفته است. لیکاف معتقد است "جایگاه دقیق و واقعی استعاره در زبان نیست، بلکه ما به طریقی یک حوزه ذهنی را (با استفاده از استعاره) بر مبنای حوزه دیگر مفهوم‌سازی می‌کنیم" (لیکاف، ۱۹۹۴: ۴۳). به باور لی "استعاره از آن جهت پدیده‌ای شناختی است که انسان مجموعه‌ای از پدیده‌ها را با توجه به مجموعه دیگری از پدیده‌ها درک می‌کند. به بیان دیگر، با توجه به این نکته که روشهای متفاوت فکر کردن به یک پدیده خاص (یعنی طرح‌واره‌های آن پدیده) با استعاره‌های مختلفی پیوند دارد، استعاره به مفهوم طرح‌واره مربوط می‌شود. رابطه استعاری زبان واژه واحدی را برای پدیده‌هایی که به حوزه‌های متفاوتی تعلق دارند به کار می‌برد" (لی، ۲۰۰۱: ۷). به عنوان مثال در زبان فارسی مفهوم «صمیمیت» در قالب «حرارت» یا «فاصله» بیان می‌شود. مانند جملات (۶-۱):

(۱) هر کار می‌کنم، دوستی‌مون از این گرم‌تر نمی‌شه.

1. source domain

2. target domain

- (۲) مریم مثل کوه یخه.  
 (۳) روابط آمریکا و فرانسه در جریان جنگ عراق به سردی گرایید.  
 (۴) امیر با علی کاملاً احساس نزدیکی می‌کرد.  
 (۵) نمی‌شه از یه حدی بیشتر به آدمهای احساساتی نزدیک شد.  
 (۶) امیر و علی در دو قطب کاملاً متفاوت قرار دارند.

در واقع در چنین شرایطی کاربرد یک واژه، تعمیم می‌یابد و پدیده دیگری نیز تحت پوشش آن واژه قرار می‌گیرد. این تعمیم از طریق نوعی رابطه استعاری شناختی به نام «الگوبرداری میان حوزه‌ای»<sup>۱</sup> انگیزته می‌شود (لی، ۲۰۰۱: ۷). این رابطه یک‌سویه<sup>۲</sup> است، «به این معنی که (الف) بر اساس (ب) مفهوم‌سازی می‌شود، لیکن (ب) بر اساس (الف) مفهوم‌سازی نمی‌شود. یعنی اگر به جای «آدم سمج» از «کنه» استفاده شد، یا «آنتن» به جای «آدم خبرچین» به کار رفت، نمی‌توان «کنه» را «آدم سمج» نامید و غیره» (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۷۲). از سوی دیگر، الگوبرداری استعاری، باعث تغییر حوزه‌ای می‌شود. به عبارت دیگر، استعاره در میان حوزه‌های مختلف فعالیت می‌کند. معناشناسان شناختی عمدتاً به آن دسته از تعمیم‌های استعاری علاقه‌مندند که بتوان آنها را در چارچوب یک نظام مورد بررسی قرار داد و نه تنها در مورد معنای یک واحد واژگانی. یعنی به تعمیم معنایی همه اعضای یک مجموعه واژگانی یا مجموعه مفاهیم یک حوزه تجربی<sup>۳</sup> بر مبنای حوزه تجربی دیگر توجه می‌شود.

فیلمور معتقد است که «تغییرات معنایی، ریشه در درک انسان از ساخت درونی معنای واژه‌ها دارد؛ مشخصاً اینکه، ساخت درونی معنای واژه مستقل نیست، بلکه در پس‌زمینه‌ای از پیش‌فرضهای کلی انسان در باره جهان شکل می‌گیرد. به این صورت که چون برخی مفاهیم در تجربه انسان با یکدیگر مرتبط‌اند، با هم پیوند می‌یابند» (۱۹۸۵: ۲۲۳). در این مورد می‌توان به واژه «رستوران» اشاره کرد. «رستوران» گذشته از اینکه مکانی خدماتی است، در ذهن کاربران زبان با مفاهیم دیگری چون «مشتري»،

1. cross-domain mapping

2. unidirectional

3. experiential domain



«سفارش دادن»، «خوردن»، «صورت حساب» و «انعام» نیز ارتباط دارد. این مفاهیم از طریق «تجربه طبیعی انسان» به مفهوم «رستوران» مرتبط می‌شوند. همچنین معنای واژه‌ها غالباً پیش‌نمونه‌بنیاد هستند. بنابراین، همواره باید به دو نکته اساسی توجه داشت؛ نخست اینکه، مرز میان مقولات فازی<sup>۱</sup> است. به عبارت دیگر، مرز ارجاعی مشخصی میان مقولات دیده نمی‌شود. در این ارتباط می‌توان به مقوله «پرنده» اشاره کرد که در آن میزان عضویت هر یک از اعضا بر اساس «شباهت به پرنده» تعیین می‌شود. بنابراین در مجموعه پرنده، «سینه‌سرخ» در مقایسه با «خفاش» عضو مرکزی محسوب می‌شود، زیرا کاملاً به پرنده شباهت دارد و «خفاش» که به دلیل بچه‌زا بودن شباهت چندانی به پرنده ندارد، عضو حاشیه‌ای در نظر گرفته می‌شود. دیگر اینکه معنای واژه به‌هیچ‌روی از حیطه دانسته‌های اهل زبان برنمی‌گذرد. به عنوان مثال می‌توان به مفهوم «ازدواج هم‌جنس‌گرایان» اشاره کرد. احتمالاً فارسی‌زبانان با توجه به مفهوم «ازدواج دو غیرهم‌جنس» قادر به درک تصویری کلی اما مبهم در باره مفهوم پیش‌گفته خواهند بود، اما همچنان پرسشهایی چون چگونگی تقسیم وظایف امور داخل و خارج از منزل - به عنوان زن یا مرد خانه - برایشان بی‌پاسخ باقی می‌ماند، زیرا تجربه روشن و دقیقی از این نوع رفتار اجتماعی در ایران دیده نمی‌شود. با توجه به دو نکته پیش‌گفته مشخص می‌شود که در رویکرد شناختی نمی‌توان معنای واژه را به طور کامل با توسل به مختصه‌های معنایی تحلیل کرد. زیرا معنی و قالب مربوط به آن از یکدیگر جدایی ناپذیرند. از این رو، به عقیده فیلمور "قالب لزوماً بخشی از خود معنای واژگانی نیست، بلکه درک انسان از معنا شدیداً تابع تحلیل قالبهای معنایی و نیز معنای واژگانی مربوط به آنهاست" (فیلمور، ۱۹۷۶ الف: ۲۷).

تحقیقاتی که اخیراً در معنی‌شناسی تاریخی صورت گرفته، سبب قاعده‌مند شدن تغییرات معنایی شده است. این مطالعات نشان می‌دهند که دامنه تغییرات معنایی تا کجاست و اساساً چگونه شناخت، تغییر معنایی را ساختمند می‌کند. خصوصاً موازنه جالبی که میان مطالعات زبان‌آموزی کودک و تحقیقات تاریخی مربوط به اصطلاحات مکانی صورت گرفته نشان می‌دهد که "واژه‌های زمانی از واژه‌های مکانی ریشه می‌گیرند"

۱ . fuzzy

(گیون، ۱۹۷۳: ۹۱۲). به عبارت دقیق‌تر، "فهم عمومی ما از زمان بر مبنای مکان است و انسان به دو طریق این استعاره‌ها را خلق می‌کند؛ نخست، گذر زمان به مثابه حرکت یک شیء و دوم، گذر از زمان به مثابه حرکت بر فراز یک منظره" (یوسفی راد، ۱۳۸۲: ۵۴). در حالت اول، مشاهده‌کننده ثابت و زمانهای مختلف، چیزهایی به نظر می‌رسند که نسبت به مشاهده‌کننده در حال حرکت‌اند، مانند جمله‌های «مدتها از عید گذشته است» و «سالها یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند». در حالت دوم زمانهای مختلف به مثابه مکانهای ثابت فرض می‌شوند و مشاهده‌کننده نسبت به زمان حال در حرکت است مانند «به پشت سرت نگاه کن و ببین توی زندگی‌ات چی کار کردی». در این صورت زمان دارای امتداد و نیز قابل اندازه‌گیری است. این زمان دارای امتداد را می‌توان مانند یک جسم دارای حجم تصور کرد، مانند «عید را چطور گذراندی؟». استعاره ذهنی زمان به مثابه مکان در قالب جملاتی چون «زمان درازی از آن ماجرا گذشته است» به روشنی توجیه می‌شود، زیرا صفت «دراز» به معنای «طولانی» عمدتاً در کاربرد اولیه خود برای دلالت به حوزه تجربی مکان مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین به نظر می‌رسد که حوزه‌های انتزاعی‌تر معنا تمایل دارند تا واژه‌های خود را از حوزه‌های مکانی ملموس بگیرند؛ البته عکس این عمل اتفاق نمی‌افتد. افزون بر این، در بسیاری موارد، گرایش شناختی عمیقی وجود دارد تا بعضی حوزه‌های ملموس به جای حوزه‌هایی انتزاعی‌تر بنشینند. حال پرسش این است که چه عاملی باعث می‌شود تا مکان، خاستگاه مناسبی برای واژه‌های زمانی باشد و به طور کلی چگونه حوزه‌های ملموس به حوزه‌های انتزاعی مربوط می‌شوند. به بیان دیگر، انطباق میان صورت و نقش چگونه انگیخته می‌شود. مقاله حاضر مبتنی بر این فرضیه است که «استعاره» یکی از خاستگاه‌های اصلی چندمعنایی-ارتباط میان معانی چندگانه یک صورت زبانی واحد است.

### ۳. تغییر معنایی و الگوهای چندمعنایی: ارتباطات استعاری میان قالبهای معنایی

فیلمور قالب را نظامی از مفاهیم مرتبط می‌داند که برای درک هر کدام از آنها باید ساختار دربرگیرنده‌اش را درک کرد. "معنی‌شناسی قالب ریشه در معنی‌شناسی تجربی دارد و در آن سؤالاتی از این دست مطرح می‌شود که در جریان گفتگو، اعضای یک

جامعه زبانی هنگام گزینشهای زبانی چه مقولاتی را کدگذاری می‌کنند. در دیدگاهی که فیلمور معرفی می‌کند واژه‌ها معرف مقوله‌بندی تجربیات هستند و هر یک از این مقوله‌بندیها به واسطه موقعیتی انگیزی که در پیش‌زمینه‌ای از دانش و تجربه قرار دارد، برجسته می‌شود<sup>۱</sup> (فیلمور، ۱۹۷۷: ۶۳). در این رابطه می‌توان به فعلهای «خریدن» و «فروختن» اشاره کرد. عناصر این قالبهای معنایی عبارت‌اند از شخصی که به مبادله پول با کالا علاقه دارد (خریدار)، کسی که به تبادل کالا با پول فکر می‌کند (فروشنده)، چیزی که خریدار به دست می‌آورد (کالا) و چیزی که به دست فروشنده می‌رسد (پول). با استفاده از این خرده‌معانی<sup>۱</sup> (فروشنده، خریدار، کالا و پول) می‌توان «خریدن» را فعلی دانست که بر عمل خریدار در رابطه با کالا تأکید می‌کند و فروشنده و پول را در پس‌زمینه قرار می‌دهد؛ در حالی که فعل «فروختن» عمل خریدار را با توجه به پول و خریدار برجسته می‌کند و کالا را در پس‌زمینه می‌گذارد. به باور فیلمور هیچ‌کس نمی‌تواند معانی افعال پیش‌گفته را بفهمد مگر آنکه با جزئیات صحنه هر کدام از آنها آشنا باشد. بنابراین، «قالب، روشی برای ساختمان کردن صحنه در اختیار سخنگویان قرار می‌دهد. به بیان دیگر، قالب معانی واژه را ساختمان می‌کند و آن واژه قالبی را برمی‌انگیزد» (فیلمور، ۱۹۷۶: ب: ۳۱). بنابراین، هیچ‌کس نمی‌تواند به معنی واژه‌ای پی ببرد، مگر آنکه از قراردادهای اجتماعی آن واژه و یا ساختار تجربی‌ای که برمی‌انگیزد آگاه باشد. به همین دلیل، مطالعه تقابلهای نظام‌مندی که حوزه‌های معنایی خاصی را ساختمان می‌کنند، معمولاً جنبه‌های جالبی از رفتارهای شناختی و زبانی این قالبها را نشان می‌دهند و مشخص می‌کنند که کدام‌یک از آن معانی، ارتباط بیشتری با یکدیگر دارند یا اینکه کدام معانی به لحاظ در زمانی با یکدیگر مرتبط می‌شوند. اما چنین مطالعاتی غالباً نقش استعاره را در پیدایش چندمعنایی‌های نظام‌مند نادیده می‌گیرند. در ادامه به بررسی نقش استعاره در پیدایش چندمعنایی خواهیم پرداخت.

تروگات<sup>۲</sup> (۱۹۷۴: ۲۷۴) نشان می‌دهد که افعال حوزه فیزیکی غالباً در معانی کارگفتی یا وضعیت ذهنی کاربردی استعاری دارند؛ و افعال حوزه وضعیت ذهنی غالباً به طور

1. sememe

2. Traugott

استعاره در معنای افعال کارگفتی به کار می‌روند، در حالی که عکس این تغییر روی نمی‌دهد. آستین معتقد است که «برخی از افعال موجود در زبان، بیانی نیستند. یعنی تنها برای بیان یک عمل مانند «رفتن» یا توصیف یک موقعیت مانند «داشتن» به کار نمی‌روند، بلکه این دسته از افعال - که وی آنها را افعال کارگفتی می‌نامد- کاری در زبان انجام می‌دهند» (لویسن، ۱۹۸۳: ۲۲۸). مثلاً هم‌زمان با بیان جمله «من قول می‌دهم که دیگر دیر نیایم»، خود عمل «قول دادن» نیز صورت می‌گیرد. منظور از فعل وضعیت ذهنی، «فعلی است که در آن گوینده موقعیتی را به صورت وضعیتی ایستا و بدون توجه به مراحل یا تغییرات درونی‌اش در نظر می‌گیرد. در این نوع فعلها، نقطه شروع یا پایان عمل مورد توجه گوینده نیست» (سعید، ۱۹۹۷: ۱۰۹). مثلاً فعلی مانند «دوست داشتن» به پایان عمل اشاره نمی‌کند و از جمله‌ای مانند «امیر دوست دارد ماشین کورسی براند» نمی‌توان فهمید که وضعیت ذهنی «دوست داشتن» چگونه به آخر می‌رسد، چون این فعل فقط بیانگر رابطه‌ای است میان «امیر» و «ماشین کورسی» که تا مدتی نامعلوم میان آن دو برقرار خواهد بود. با توجه به دیدگاه تروگات مشخص می‌شود که در جمله «گرفتی چی گفتیم؟» «گرفتن» که فعل حوزه فیزیکی است به یک وضعیت ذهنی یعنی «فهمیدن» اشاره می‌کند؛ و در جمله «دوست دارم با هم بریم پارک» فعل «دوست داشتن» که معمولاً بیان‌کننده وضعیتی ذهنی است، در معنای کارگفتی «خواهش کردن» به کار می‌رود و گوینده با گفتن آن به شنونده پیشنهاد انجام کاری را می‌دهد. دلیل این امر به «تک‌جهتی»<sup>۱</sup> بودن استعاره مربوط می‌شود. یعنی «استعاره‌ها مقایسه‌های متقارنی میان مفاهیم انجام نمی‌دهند، بلکه شنونده را برمی‌انگیزند که بعضی ویژگیها را از حوزه مبدأ به حوزه مقصد منتقل کند (و نه برعکس). به عنوان مثال می‌توان به استعاره «زندگی یک سفر است» اشاره کرد. این استعاره از آن رو تک‌جهتی است که نمی‌توان «سفر» را بر اساس «زندگی» توصیف کرد [سفر یک زندگی است]. هم از این رو به کار بردن جمله «پرواز ما به دنیا آمد» به معنی «رسیدیم» ناپذیرفتنی و عجیب خواهد بود» (سعید، ۱۹۹۷: ۳۰۶). سویتسر نیز معتقد است که «دو نظام مجزا اما دارای همپوشی وجود دارد که واژه‌های مربوط به

<sup>۱</sup> . unidirectional

فعالیتها، حرکتها و وضعیتهای فیزیکی را به حوزه‌های وضعیت ذهنی و کارگفتها ربط می‌دهند» (۱۹۹۰: ۱۷). در نمونه‌های (۸-۱) معانی ذهنی «اندیشیدن» و معانی کارگفتی «سخن گفتن» به طور استعارای با افعال حوزه فیزیکی «سفر کردن» بیان شده‌اند:

- (۱) به چه نتیجه‌ای رسیدید؟
- (۲) افکار ماتریالیستی جهان را به گمراهی کشانده است.
- (۳) این استدلالهای آیکی راه به جایی نمی‌برد.
- (۴) باید دنبال یک دلیل منطقی بگردیم.
- (۵) از موضوعی که راجع به آن صحبت می‌کردیم، خیلی دور شدیم.
- (۶) اجازه دهید دوباره به بحث قبل باز گردیم.
- (۷) حرف زدن با امیر، آدم را به بی‌راهه می‌کشاند.
- (۸) گفتگوی ما از مسائل خصوصی امیر سر در آورد.

در نمونه‌های (۴-۱) «نتیجه»، «افکار»، «استدلال» و «دلیل» از قالب «اندیشگان»، در کنار افعال «رسیدن»، «گمراه کردن»، «راه به جایی بردن» و «گشتن» که به قالب «سفر» تعلق دارند باعث می‌شوند تا «اندیشیدن» در قالب استعارای «حرکت کردن» بیان شود. همین مسئله در مورد تعامل کلامی نیز دیده می‌شود، به این صورت که «صحبت»، «بحث»، «حرف» و «گفتگو» در نمونه‌های (۸-۵) از قالب «تعامل کلامی»، به دلیل انگیختن فعلهای «دور شدن»، «بازگشتن»، «به بی‌راهه کشاندن» و «سر از جایی در آوردن» از قالب «سفر»، دارای ساخت استعارای هستند. یعنی دو قالب مجزا و متفاوت «استدلال» و «تعامل کلامی» - که اولی بیانگر وضعیت ذهنی و دومی مربوط به کارگفتی اجتماعی است - به عنوان حوزه مبدأ، از راه برانگیختن فعلهای یک قالب مرتبط (سفر به عنوان حوزه مقصد)، با استعاره یکسانی بیان شده‌اند. به عبارت دقیق‌تر، همان‌گونه که در مثالهای بالا دیده می‌شود، قالبهای اندیشیدن و تعامل کلامی، هر دو به شیوه استعارای یکسانی ساخت‌مند شده‌اند. اما باید به خاطر داشت که «سفر» تنها استعاره موجود برای این دو قالب نیست و هر یک از آنها می‌توانند از ساختهای استعارای خاصی بهره بگیرند. مثلاً معنای کارگفتی تعامل کلامی گاهی به طور استعارای با افعال مربوط به قالب «داد و ستد» بیان می‌شود. این نوع استعاره تبادل به جای تعامل

کلامی را «استعاره مجرای ارتباطی»<sup>۱</sup> نیز می‌نامند. استعاره مجرای ارتباطی را در نمونه‌های (۹-۱۱) می‌توان دید:

(۹) عذرخواهی مرا بپذیر.

(۱۰) امیر منظور مریم را گرفت.

(۱۱) از این بحث چی گیرت می‌آید؟

معنای تعامل کلامی را در قالب استعاره‌هایی چون «جنگ» نیز می‌توان بیان کرد. (۱۲) ما هنگام مذاکره با سازمان امنیت جهانی از مواضعمان عقب‌نشینی نمی‌کنیم. (۱۳) به مناسبت روز کارگر، تشکلهای مختلف در بیانهای مشترک از حقوق کارگران دفاع کردند.

(۱۴) رئیس‌جمهوری آمریکا در سخنان اخیر خود، اعتقادات مردم ایران را هدف گرفت.

(۱۵) مقام معظم رهبری، در سخنرانی روز بیست و دوم بهمن از آرمان‌های انقلاب

پاسداری کرد.

(۱۶) امیر با حرفهایش بُرجک علی را زد.

پیشتر اشاره شد که تروگات معتقد است که «افعال حوزه وضعیت ذهنی معنای کارگفتی دارند، در حالی که عکس این تغییر روی نمی‌دهد» (همان، تأکید از نگارندگان). حال، پرسش این است که چرا «عکس این تغییر روی نمی‌دهد؟» یعنی چرا قالبهای متعلق به حوزه افعال کارگفتی را نمی‌توان به طور استعاری در قالب معانی مربوط به حوزه وضعیت ذهنی بیان کرد؟ این مسئله را می‌توان با توجه به تعداد مشارکین مورد نیاز برای هر یک از این دو قالب توجیه کرد؛ به این صورت که افعال وضعیت ذهنی، بر خلاف افعال کارگفتی، معمولاً فقط به یکی از مشارکین کلام مربوط می‌شوند و دارای تنها یک ظرفیت هستند. مثلاً در نمونه‌های (۲۰-۱۷)، فعلهای ذهنی «فکر کردن»، «باور داشتن»، «توهم داشتن» و «خیال ... داشتن» به شکلی استعاری در قالب «مالکیت» بیان شده‌اند:

(۱۷) امیر نمی‌توانست از افکار خرافی خودش دست بردارد.

(۱۸) این باورهای مسخره را از ذهنت بریز دور.

(۱۹) دائم چسبیده به یک مشت توهمات پوچ.

<sup>۱</sup> . the conduit metaphor

(۲۰) امیر مدتها این خیال خام را در سر داشت که ...

این در حالی است که افعال حوزه کارگفت دست کم با دو مشارک پر می‌شوند (نک). نمونه‌های (۹-۱۱) و از این رو، افعالی هستند دوظرفیتی که در قالبهای تک‌ظرفیتی وضعیت ذهنی نمی‌گنجند.

با توجه به چنین ملاحظاتی است که زبان‌شناسان شناختی بررسی انطباقهای استعاری خاص رفتارهای زبانی و شناختی را ضروری می‌دانند. رابطه استعاری قالبهای ذهنی یا کارگفتی با قالبهای فیزیکی یا حرکتی خاستگاه حوزه‌های انتزاعی معناست. همچنین افعال حرکتی و وضعیتی دیگری نیز وجود دارند که به شکلی نظام‌مند معانی انتزاعی متفاوتی را منتقل می‌کنند. زبان‌شناسان شناختی بر همین اساس نتیجه می‌گیرند که فعالیتهای گفتاری و ذهنی به صورت استعاری به حوزه فعالیت‌های فیزیکی دلالت می‌کنند. در نتیجه جای شگفتی نیست که دستاوردهای مطالعات ریشه‌شناختی بر روی فعلهای کارگفتی و وضعیت ذهنی در برخی حوزه‌ها با یکدیگر هم‌پوشی دارند و در بعضی دیگر از یکدیگر متمایزند. این مسئله سبب بروز چندمعنایی در فعلهای حوزه‌های پیش‌گفته می‌شود.

اما در یک قالب معنایی چه عاملی می‌تواند معنایی را با معنای دیگر مرتبط کند و این تغییر معنایی چگونه روی می‌دهد؟ یا جهت حرکت به چه صورتی است و چرا یک خرده‌معنا از یک قالب ملموس به معنای انتزاعی خاصی اشاره می‌کند و با معنای دیگر مرتبط نمی‌شود و اساساً تغییر معنایی در یک قالب چگونه اتفاق می‌افتد؟ در ادامه این بخش شماری از افعال حسی، مورد بررسی قرار می‌گیرند تا مشخص شود که این حوزه‌های معنایی ارتباط نظام‌مندی با یکدیگر دارند.

#### ۴. استعاره بدن به جای ذهن

”رویکردهای عینیت‌گرا، معنا را مستقل از طبیعت و ادراک ذهنی تعریف می‌کنند، و رویکردهای تجربه‌گرا، معنا را بر اساس «تجسم» یعنی با توجه به قابلیت‌های بیولوژیکی و تجربه‌های جسمانی و اجتماعی انسان تعریف می‌کنند“ (لیکاف، ۱۹۸۷: ۲۶۶-۲۶۷). منظور از «تجسم» این است که معنی بر اساس تجربه، به‌ویژه تجربه حاصل از حواس جسمانی، بنا شده است. به باور جانسون ”این واقعیت که هر موجودی وجود جسمانی

دارد، مستقیماً با درک معنا در ارتباط است. آنچه ما قادر به تجربه‌اش هستیم، آنچه برایمان معنادار است، و راهی که از گذر آن تجربه می‌اندوزیم، با جسم ما و حضور فیزیکی ما ارتباطی همه‌جانبه و تنگاتنگ دارد“ (۱۹۸۹: ۱۰۹). از همین رو است که زبان‌شناسان شناختی در بیشتر مطالعات مربوط به استعاره، از استعاره بدن به جای ذهن استفاده می‌کنند. اهل زبان معمولاً «شنیدن» را به جای «اطاعت کردن»، «گرفتن فیزیکی» را به جای «درک کردن»، «قلب» را به عنوان جایگاه «عشق»، «خشم» و «شجاعت»، «روشنایی» را به جای «شادمانی» و «امید»، و «تاریکی» را برای «غم» و «اندوه» به کار می‌برند. زبان‌شناسان شناختی معتقدند که ارتباط میان واژه‌های بالا، در تمایل انسان به الگوگیری از افعال فیزیکی برای افعال ذهنی، ریشه دارد. اما چگونگی ایجاد پیوندی چنین مستقیم و بی‌واسطه را در بسیاری موارد نمی‌توان به سادگی دریافت. اگرچه پژوهش‌های روان‌شناختی گوناگون به روشنی نشان می‌دهند که مثلاً تماشای رنگهای روشن باعث افزایش روحیه، یا انقباض عضلانی سبب بروز «تنش» می‌شود، لیکن میزان شیرینی یا تلخی استعاره‌هایی چون «زبان شیرین پاری»، «ماه عسل»، «زهرخند» یا «نیش و کنایه» را به‌هیچ‌رو نمی‌توان با آزمایش وضعیت چشایی انسان سنجید. نخستین روزهای زندگی مشترک به همان اندازه به جان انسان خوش می‌آید که شیرینی عسل به پرزهای چشایی انسان. اما باید توجه داشت که وجود چنین روابطی الزامی نیست. مثلاً گرچه پیوند متقابل و روشنی میان ویژگیهای فیزیکی رنگها و وضعیت روحی افراد دیده می‌شود، اما ممکن است شخصی در اتاقی با دیوارهای زرد هم دچار افسردگی شود. این مسئله حاکی از ناپایداری رابطه‌ای ظریفی است که همواره میان تجربه‌های ملموس و استعاری برقرار می‌شود. لیکاف و جانسون (۱۹۹۹) با بررسی تناسب استعاری «کمیت بیشتر» با «جایگاه بالاتر» دریافتند که ذهن انسان میان افزایش کمیت و افزایش ارتفاع، رابطه ادراکی مستقیمی را برقرار می‌کند. مثلاً «سطح مایع درون لیوان با ریختن نوشیدنی بیشتر، بالا می‌آید» یا «ارتفاع لباسهایی که درون کمد چیده شده‌اند با گذاشتن لباسهای دیگر روی آنها، بیشتر می‌شود». همین رابطه بدیهی را -البته به شکلی استعاری و مبهم- میان مفاهیم بسیار انتزاعی مانند «دانش بیشتر» یا «عشق بیشتر» نیز می‌توان دید. اما در هر حال، رابطه منطقی



حاکم میان پیش‌نمونه‌های ملموس است که سبب انگیزش انطباق استعاری می‌شود. به همین دلیل، در جمله «از شادی در پوست خود نمی‌گنجید»، با افزایش میزان شادی گویا حجم بدن نیز بیشتر شده است، هرچند میان این دو مفهوم نامتجانس ظاهراً هیچ رابطه‌ای متصور نیست. سویتسر معتقد است که «استعاره بدن به جای ذهن، بر پایه رابطه‌ای میان تجربیات بیرونی و احساسات درونی و نیز به واسطه ویژگیهای شناختی انسان برانگیخته می‌شود» (۱۹۹۰: ۲۱).

#### ۴-۱. دیدن

فعل حسی «دیدن» معمولاً در معانی زیر به کار می‌رود:

(الف) واکنشهای فیزیولوژیکی چشم در برابر نور

(۲۱) مریم از دیدن آن منظره بدیع غرق لذت شد.

(۲۲) امیر نشسته بود داشت فوتبال می‌دید.

(ب) معنای استعاری «تماس فیزیکی»

(۲۳) زانوی راستش بد جوری آسیب دیده بود.

(۲۴) حالا دیگر دست امیر را در دست خودش می‌دید.

(ج) معنای استعاری «نگهبانی»

(۲۵) چشمهات را خوب باز کن و اگر کسی را دیدی فوراً شلیک کن!

(۲۶) حواست باشه، بین یک موقع دسته گل تازه‌ای به آب ندهد!

(۲۷) کوچکترین جنبشی از دیدش دور نمی‌ماند.

(د) معنای استعاری «باور داشتن» یا «قائل بودن»

(۲۸) چنین مطالعاتی غالباً نقش استعاره را در پیدایش چندمعنایی‌های نظام‌مند نادیده

می‌گیرند.

(۲۹) گرایش، فعلهای بیانی را هم دارای نوعی کنش می‌دید.

(ه) معنای استعاری «شنیدن»

(۳۰) گوش کن بین چی داره می‌گه!

(۳۱) دیدم پشت تلفن چی‌ها می‌گفتی.

(و) معنای استعاری «تجربه کردن»

(۳۲) خیابانهای تهران تا به حال چنین ترافیکی را به خود ندیده بود.

(۳۳) از این روزگار، نامرادیها دیده‌ایم.

پیوند نزدیکی که میان قالب حسی «دیدن» و قالب ادراکی «بینش» برقرار است، به همراه ویژگیهای ساختاری مشترک میان این دو قالب موجب پیدایش استعاره‌های بالا شده است. مثلاً با اندکی دقت در کاربردهای استعاری (د) و (و) نیز - همانند کاربرد غیراستعاری «دیدن» در نمونه‌های الف - می‌توان منظر فاعل دستوری و سوگیری او نسبت به مفعول را دریافت. برای نمونه در استعاره‌های زیر زاویه ادراک فاعل دستوری، آشکارا از بالا به پایین است:

(۳۴) ریز می‌بینمت.

(۳۵) زیر پایتان را هم نگاه کنید.

(۳۶) امیر هیچ کس را در حد و اندازه خانواده‌ی خودش نمی‌بیند.

توانایی «کانونی‌سازی» (گزینش ادراکی پدیده‌ای خاص از میان سایر پدیده‌ها)، از دیگر سازوکارهای شناختی انسان است که قالبهای «دیدن» و «درک کردن» را با یکدیگر پیوند می‌دهد و مجال کاربرد استعاری «دیدن» به جای «فهمیدن» را فراهم می‌کند، در حالی که غیاب همین ویژگی شناختی در فعل حسی «شنیدن»، مانع از ارتباط استعاری آن با «فهمیدن» می‌شود. یعنی آن گزینش آگاهانه‌ای که باعث دیدن یا فهمیدن می‌شود، اساساً در سازوکار شنیدار وجود ندارد، زیرا هنگام «دیدن»، اجسام گوناگون از زوایای مختلف در کانون دید جا می‌گیرند ولی در مورد «شنیدن» چنین نیست.

نکته مهم دیگر اینکه به طور کلی «دیدن» بیش از همه افعال قالب «حسی» با «فهمیدن» مرتبط است، زیرا بیشترین تجربه‌های حسی انسان از راه دیدن کسب می‌شود. «دیدن» نخستین منبع جمع‌آوری اطلاعات توسط انسان است، در حالی که تجربه جهان پیرامون از طریق «بوئیدن»، «چشیدن» و «لمس کردن» - حتی اگر نگوییم ناممکن - بسیار دشوار است. زیرا برای مثال، اندازه‌گیری فاصله اجسام از طریق «دیدن» آنها بسیار آسان‌تر و دقیق‌تر از تخمین مسافت به کمک حواس دیگر است. بنابراین «دیدن» اطلاعاتی در باره «فاصله» در اختیار انسان قرار می‌دهد که این خود، رابطه

استعاری نزدیکی میان «دیدن» و «درک کردن» ایجاد می‌کند. مطالعات زبان‌آموزی کودک نیز این نکته را تأیید می‌کند که کودکان از مختصه‌های دیداری به عنوان مهمترین مؤلفه، برای شناسایی و تفکیک مقولات از یکدیگر بهره می‌گیرند. از سوی دیگر «دیدن» در افراد مختلف یکسان است؛ کمتر پیش می‌آید که ناظران مختلف از چشم‌اندازی یکسان چیزهای متفاوتی را ببینند.

استعاره «دیدن» در جامعه زبانی بسیار زنده و نظام‌مند است. برای توصیف ساختمند فرایندهای ادراکی در زبان فارسی، گذشته از نمونه‌های (۲۱-۳۶)، گستره استعاری وسیعی از قالب «دیدن» را می‌توان یافت. به عنوان نمونه، همان‌گونه که تصویر اجسام می‌تواند به چشم بیننده، شفاف یا تیره آید، یک «گزاره»، «بحث»، یا «موضوع» نیز در بینش ادراکی انسان می‌تواند «شفاف»، «تیره» یا «مبهم» باشد. از این رو است که در فارسی «بیان» یا «ذهن» با صفت «روشن»، و «جهل» یا «تاریکی» هم‌نشین می‌شود.

#### ۴-۲. شنیدن

کاربردهای استعاری مربوط به «شنیدن»، افزون بر فرایند حسی شنیدار که معمولاً با دروندادی از جنس «صدا» سر و کار دارد، بیشتر به «محتوای شنیدار» یا معنای حاصل از «آواها» دلالت دارد و با فعل «گوش کردن/دادن» نیز قابل جایگزینی است.

(۳۷) حرف مرا بشنو (گوش کن).

(۳۸) شنیدی (گوش کردی) چی گفتم؟

(۳۹) امیر دنبال یکی می‌گشت که درد دلهاش را بشنوه (به درد دلهايش گوش بدهد).

همان‌گونه که در نمونه‌های بالا دیده می‌شود، فعل شنیدن به ترتیب «پند گرفتن»، «توجه کردن» و «درک کردن» معنی می‌دهد و محتوای گفتار نیز به ترتیب عبارت است از «حرف»، «نصیحت» و «درد دل». باید به خاطر داشت که «شنیدن» دارای ویژگیهای مشترکی با «دیدن» است (مانند برآورد فاصله)، اما بر خلاف «دیدن» چندان اختیاری نیست. این فعل حسی، کارکرد مهمی در برقراری ارتباط گفتاری دارد زیرا چنین ارتباطی مستلزم درک متقابل است و درک متقابل، مستلزم «شنیدن». بنابراین گفتگو هنگامی شکل می‌گیرد که درک ویژگیهای فیزیکی آواها با درک معنای آواها

همراه باشد. پذیرش درونی عقاید در معنی «درک» آنچه شنیده می‌شود، در بسیاری از مواقع با واژه‌های شنیدن فیزیکی همراه می‌شود. جمله «گوش کردن به حرف گوینده» به معنی «فهمیدن منظور گوینده»، یا حتی تلویحاً نیازمند اطاعت از خواست او است. به نظر می‌رسد چنین ارتباطی میان «شنیدن» و «اطاعت کردن» یا «توجه کردن» یکی از همگانیهای زبانی است که از جملات زیر آشکارتر به گوش می‌رسد:

(۴۰) گوشم با شماست.

(۴۱) ارتش گوش به فرمان رهبری است.

(۴۲) امیر از علی خیلی حرف‌شنوی دارد.

#### ۳-۴. بوییدن، چشیدن و بسودن

در حالی که قالبهای حسی «دیدن» و «شنیدن» غالباً در معنای استعاری «فهمیدن» به کار می‌روند، افعال حسی مربوط به بساوایی، چشایی و بویایی، معمولاً قالبهای عاطفی و احساسی را در ذهن بر می‌انگیزند و به کار ارزش‌گذاری تجربه‌های انتزاعی می‌آیند. «دیدن» و «شنیدن»، حواس دور انسان هستند در حالی که «چشیدن» و «لمس کردن» نیازمند تماس واقعی با شیء لمس شده‌اند. فعل حسی «چشیدن» ارزشی بسیار شخصی دارد و از فردی به فرد دیگر متفاوت است. چیزی که در نظر یک شخص بسیار لذیذ می‌نماید، برای دیگری ممکن است مانند خوردن زهر باشد. از این رو، قالب چشایی بیشتر برای بیان استعاری رنج یا لذت کاربرد دارد. «لمس کردن»، بیانگر درونی‌ترین عواطف انسان است و برای ابراز علاقه یا تنفر به کار می‌رود. ارزش این قالب گذشته از آنکه همچون «چشیدن» از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند، به لحاظ ماهوی نیز بسیار متنوع است. «بوییدن» در مقایسه با «چشیدن» و «لمس کردن»، رابطه استعاری کمتری با قالبهای ذهنی دارد. نمونه‌های زیر استعاره‌هایی هستند که در قالبهای حسی «بسودن»، «چشیدن» و «بوییدن» ساخته شده‌اند:

(۴۳) زن بدبختی را با پوست و استخوانش لمس کرده بود.

(۴۴) تو هیچ وقت مزه فقر را نچشیده‌ای.

(۴۵) بوی خوبی از این ماجرا نمی‌آید.

## ۵. نتیجه‌گیری

سخن‌گویان فارسی برای بیان وضعیت‌های ذهنی خود به طور استعاری از افعال مربوط به قالب‌های حسی استفاده می‌کنند. این کاربرد استعاری افعال حسی به هیچ‌وجه تصادفی نیست، بلکه از پیوندی نظاممند میان قالب‌های حوزه دریافت فیزیکی و حوزه ادراک ذهنی مایه می‌گیرد. از این رو چنین استعاره‌هایی منفرد و منحصر به فرد نیستند، بلکه از انطباق یک قالب بر قالبی دیگر حاصل می‌شوند. ادراکات ذهنی انسان به قیاس با تجربه‌های حسی‌اش درک می‌شوند و به وسیله افعال حسی به بیان در می‌آیند. از سوی دیگر، کاربردهای مجازی افعال حسی موجب انباشت معانی استعاری این گونه افعال بر تنها معنای صریحشان می‌شود و از این راه به چندمعنا شدن آنها می‌انجامد.

اگرچه - خواه به دلیل تغییر شرایط بیرونی و خواه به علت تجدید انطباق‌های خودخواسته میان قالب‌های گوناگون - دریافت ذهنی انسان از دنیای پیرامونش ثابت نیست، ولی گاه همین انطباق‌های ظاهراً ناپایدار به دلیل تشابهات ساختاری منظمی که با یکدیگر دارند آنقدر تکرار می‌شوند تا به صورت استعاره در می‌آیند. وجود استعاره‌های ادراکی در چنین مقیاس بزرگی دست‌کم حاکی از نقش اساسی آنها در چندمعنا شدن افعال حسی است. به این ترتیب که هر قالب حسی افزون بر معنایی صریح، شماری معنای ضمنی را هم به دلیل «شباهتشان» با معنای اولیه خود، از قالب‌های معنایی دیگر «جذب می‌کند». به این صورت که گویشوران زبان خرده‌معنایی یک واژه را از میان خرده‌معنایی قالب‌های مشابه «برمی‌گزینند». پس از مرحله «گزینش» و به‌کارگیری مکرر خرده‌معنایی مشترک، مرز میان قالب‌ها از میان می‌رود و خرده‌معنایی مورد نظر آزادانه از قالبی جذب قالب دیگر می‌شوند. در چنین شرایطی خرده‌معنایی جذب‌شده، سبب پیدایش معنایی استعاری می‌شوند که به همه افعال عضو در آن قالب تسری می‌یابد و به عنوان بخشی از معنای واژه در فرهنگ لغت نیز فهرست می‌شود. همان‌گونه که در طول مقاله گفته شد غالباً خرده‌معنایی جذب شده از یک قالب برای تمامی واژه‌های موجود در آن قالب کاربرد می‌یابد. بنابراین کاربرد استعاری افعال حسی تابع سازوکاری چنان منظم است که طی آن، قالب‌های معنایی بارها با یکدیگر منطبق می‌شوند و در نهایت به چندمعناشدگی این افعال می‌انجامد.

### کتابنامه

- تجلیل، جلیل (۱۳۷۶)، *معانی و بیان*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- شفیعی کدکنی محمدرضا (۱۳۷۵)، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، موسسه انتشارات آگاه
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، *بیان و معانی*، تهران، انتشارات فردوس
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۷)، *آیین سخن مختصری در معانی و بیان فارسی*، تهران انتشارات ققنوس
- صفوی، کورش (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، انتشارات سوره مهر
- علوی مقدم، محمد و اشرف‌زاده رضا (۱۳۷۶)، *معانی و بیان*، تهران، انتشارات سمت
- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۶۸)، *بیان، زیبایی‌شناسی سخن پارسی*، تهران، کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز)
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۷)، *بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، موسسه نشر هما
- یوسفی راد، فاطمه (۱۳۸۲)، *بررسی استعاره زمان در زبان فارسی: رویکردی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- Asher, R.E. (1994) *The Encyclopedia of Language and Linguistics*, London, Pregmon Press
- Croft, William and Cruse, Allen D. (2004) *Cognitive Linguistics*, Cambridge, Cambridge University Press
- Fillmore, Charles, J. (1976a) "Frame semantics and the nature of language", *Origins and Evolution of Language and Speech*, Steven, R., New York, Academy of Sciences pp. 20-32
- Fillmore, Charles, J. (1976b) "The need for frame semantics within linguistics", *Statistical Methods in Linguistics*, 12, pp. 5-29
- Fillmore, Charles, J. (1977) "Scenes and frame semantics", *Linguistic Structures Processing*, Zampolli, A., Amsterdam & New York, North Holland Publishing Company, pp.55-81
- Fillmore, Charles J. (1982) "Frame Semantics", *Linguistics in the Morning Calm*, Seoul, Hanshin, Linguistic Society of Korea, pp. 111-137
- Givón, Talmy (1973) "The Time-Axis Phenomenon", *Language*, 49, pp. 890-925
- Johnson, Mark (1987) *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason*, Chicago, Chicago University Press
- Johnson, Mark (1989) "Image Schematic bases of Meaning", *RSSI (Researches Szmiotique Semiotic Inquiry)*, 9, pp. 109- 118

- Lakoff, George (1987) *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the mind*, Chicago, Chicago University Press
- Lakoff, George and Johnson, Mark (1980) *Metaphors We Live By*, Chicago, Chicago University Press
- Lakoff, George (1994) "What is a Conceptual System?" In Overton and Palermo (eds.), *The Nature and Ontogenesis of Meaning*, New Jersey, Lawrence Erlbaum Associates Publishers
- Lakoff, George and Johnson, Mark (1999) *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*, New York, Basic Books
- Lee, David (2001) *Cognitive Linguistics*, Oxford, Oxford University Press
- Levinson, Stephen, C. (1983) *Pragmatics*, Cambridge, Cambridge University press
- Ortony, Andrew (1979) *Metaphor and Thought*, Cambridge, Cambridge University Press
- Saeed, John, I. (1997) *Semantics*, Oxford, Blackwell Publishers
- Sweetser, Eve (1974) "Polysemy Vs. Abstraction: Mutually Exclusive or Complementary?", In D. Ferder, M. Niepoquj, V. Nikiforiodou & M. Van Clay (eds.), *Proceedings of the 12<sup>th</sup> Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, Berkeley, Berkeley Linguistics Society, pp. 528-538.
- Sweetser, Eve (1990) *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantics Structure*, Cambridge, Cambridge University Press,
- Traugott, Elizabeth Closs (1974) "Explorations in Linguistic Elaboration; Language Change, Language Acquisition, and the Genesis of Spatio-Temporal Terms". In John M. Anderson and Charles Jones (eds.), *Historical Linguistics*. Amsterdam, North Holland, pp. 263-314